

فصلنامه علمی - تخصصی فرهنگ پژوهش

شماره ۲۹، بهار ۱۳۹۶، ویژه تاریخ اسلام

راهبرد حکومت ممالیک در قبال تشیع

تاریخ دریافت: ۹۵/۱۰/۲۵

تاریخ تأیید: ۹۵/۱۲/۱۱

نسرین رهبری*

چکیده

تشیع در مصر با حکومت فاطمیان گسترش یافت و در دوران ۲۵۰ ساله حکومت آنان همواره به عنوان دین رسمی این سرزمین شناخته می شد. با انحلال حکومت فاطمیان توسط ایوبیان و روی کار آمدن صلاح الدین ایوبی، دوران جدیدی از تحولات در مورد مذهب شیعه آغاز گردید. سیاست های خشن به کار گرفته شده در مورد شیعیان توسط ایوبیان، راه را برای غلبه مذاهب اهل سنت در مصر باز نمود. در ادامه، بردگان ترک نژادی که در دستگاه ایوبی بودند، راه اسلاف خود را ادامه دادند. این مقاله در پی این سؤال است که راهبرد حکومت ممالیک در قبال شیعیان چگونه بود؟ و به بررسی راهبردهای دولت ممالیک پرداخته است. این حکومت ها توانستند با اتخاذ راهبرد حذف مذهب شیعه به عنوان یکی از مذاهب رسمی و جایگزینی مذاهب اربعه و ممنوعیت اجرای حدود شیعی و سیاست قتل و تهدید به اهداف خود برسند تا جایی که در ممالک تحت نفوذ آن ها که در گذشته شیعیان فراوانی زندگی می کردند شمار کمی بر مذهب سابق باقی ماندند و شیعیان در محدودیت کامل قرار گرفتند.

واژه های کلیدی: ممالیک، تشیع، مذاهب چهارگانه، مصر، شام، مدینه.

* دانش آموخته کارشناسی ارشد رشته تاریخ اسلام دانشگاه باقرالعلوم (ع).

مقدمه

از سال ۶۴۸ با زوال قدرت ایوبیان، مملوکیان، جانشین آنان شدند و تا سال ۹۲۳ بر مصر، فلسطین، لبنان و سوریه فرمان راندند (مقریزی، ۱۴۱۸ الف، ج ۱، ص ۱۱۸). این سلسله، مسلک اشعری و مذهب شافعی داشتند و به جهت مذهبی مغایر با تشیع، راهبردهایی علیه این مذهب به کار گرفتند؛ به گونه‌ای که با اجرای سیاست‌های دولت ممالیک در ادامه رفتارهای خشن صلاح‌الدین ایوبی، مذهب تشیع در حصار و محدودیت کامل قرار گرفت و علیرغم ۲۵۰ سال استمرار، این مذهب آرام‌آرام رو به خاموشی رفت. این مقاله پس از مقدمه‌ای در باب وضعیت تشیع در دوران ایوبی، به اقدامات و سیاست‌های دولت ممالیک در قبال تشیع می‌پردازد.

تشیع در مصر و شام

صلاح‌الدین ایوبی در سال ۵۶۴ مقام وزارت آخرین خلیفه فاطمی (العاقد) را از آن خود ساخت (مقریزی، ۱۴۱۸ الف، ج ۱، ص ۳۰۷) و (قصی، ۲۰۰۵، ص ۱۸۰) و به محض رسیدن به وزارت، فعالیت خود را برای از بین بردن مذهب تشیع آغاز کرد (مقریزی، ۱۴۱۸ ب، ج ۲، ص ۲۰۰) و دو سال بعد - در سال ۵۶۶ - بر تاریخ حاکمیت فاطمیان نقطه پایان گذاشت. (مقریزی، ۱۴۱۸ الف، ج ۱، ص ۱۸۱) ایوبیان بر مصر و موصل و حلب - که روزگاری مقر حکومت خاندان شیعی حمدانیان (۳۹۴-۳۱۷) بود - (ابن العبری، ۱۳۷۷، ص ۴۲۷) و (العبادی، ۱۴۱۸، ص ۳۱۲) تسلط یافتند و قلمرو حکومتشان را تا دورترین نقطه تحت سیطره فاطمیان گسترش دادند. (ا. زیاده، ۱۳۵۱، صص ۲۰ - ۱۹) حمدانیان (۳۹۴-۳۱۷) و فاطمیان (۵۶۷-۲۹۷) (ابن العبری، ۱۳۷۷، ص ۴۲۵) به‌عنوان دو خاندان شیعی - هرکدام به گونه‌ای - گسترش مذهب شیعه را پی می‌گرفتند. سیف‌الدوله از سال ۳۵۱

شیعیان را تشویق به سکونت در حلب می‌کرد و گروهی از شیعیان حرّان را در حلب سکنی داد (ابن العدیم، بی‌تا، ج ۱، ص ۶۰). بدین ترتیب مذهب شیعه در شام جایگاه ویژه‌ای پیدا کرده بود. ابن العدیم می‌گوید: در سال ۴۴۰ وارد حلب شدم و دیدم که فقها بر اساس مذهب امامیه فتوا می‌دهند (ابن العدیم، بی‌تا، ج ۱، ص ۶۰). ابن جبیر در سال ۵۸۰ وارد شام شده است؛ می‌گوید: «در این شهر تعداد شیعیان بیشتر از اهل سنت است» (ابن جبیر، بی‌تا، ص ۳۴۱).

قدرت شیعیان لبنان نیز به‌اندازه‌ای بود که در سال ۴۸۸ قمری در طرابلس حکومتی تشکیل داده و پیشرفت‌های چشم‌گیری در عرصه فرهنگ و اقتصاد به یادگار گذاشتند (نانت، ۱۳۷۹، ص ۷۵). پیشرفت تشیع در سایه حکومت حمدانیان و فاطمیان برای سَنّیان متعصّب نگران‌کننده بود، به همین دلیل صلاح‌الدین ایوبی که شافعی مذهب و گرایش اشعری داشت، دو هدف اساسی را دنبال می‌کرد: یکی جایگزینی مذهب سنّی به‌جای مذهب شیعه در مصر و دیگری درگیری با متجاوزان صلیبی (قصی، ۲۰۰۵، ص ۱۸۰). زنگیان و ایوبیان با حرارت و شوقی که از خود برای ترقی تسنن نشان می‌دادند، همت کردند تا تمام اقدامات ممکنه برای فرونشاندن قدرت تشیع صورت پذیرد (ا. زیاده، ۱۳۵۱، ص ۱۳۹).

اقدامات صلاح‌الدین در مورد مذهب شیعه

صلاح‌الدین که خود در دامان خلفای فاطمی به قدرت رسیده بود به جهت گرایش ضد شیعی خود همه همت خود را در محو این مذهب به کار گرفت. در سال ۵۶۵، تمام مراسم شیعی را از رسمیت انداخت. مذاکرات شیعیان حلب با صلاح‌الدین ایوبی در رابطه با تداوم رسمیت تشیع نه‌تنها نتیجه نداد بلکه منجر به اختناق شدیدتر شد. (الشیبی، ۱۹۸۲، ج ۲، ص ۱۲۷) تغییر قاضیان از دیگر اقدامات او در جهت محو تشیع بود. (مقریزی، ۱۴۱۸،

ب، ج ۲، ص ۲۰۰). امر قضا تابع دین (مذهب) هر کشوری است یعنی قاضی بر اساس مذهب و آیین مردم حکم می‌کند. بر این اساس، نمی‌توان در یک جامعه شیعی بر اساس فتوای شافعی و یا مالکی و... حکم قضایی داد، به همین سبب صلاح‌الدین در ادامه اقداماتش برای تغییر مذهب، مجبور به تغییر قضا شد و این در حالی بود که تغییر مذهب هنوز کاملاً اجرا نشده بود و صلاح‌الدین با این کار سعی داشت مردم را مجبور کند دست از مذهب خویش بردارند و تن به مذهب دیگری (شافعی) بدهند. او بر این اساس، قاضیان شیعه را عزل کرد و منصب قضاوت در مصر را در تاریخ یازدهم جمادی‌الثانی سال ۵۶۶ به قاضی القضاة صدرالدین عبدالملک بن دبنی شافعی سپرد. به این ترتیب مذهب شیعه امامیه و اسماعیلیه در خفقان و اختفاء قرار گرفت (مقریزی، بی‌تا، ج ۱، ص ۳۱۱). با سرکوب و اختناق و تزییقات صلاح‌الدین در مورد شیعیان، شیعه در محدودیت قرار گرفت و دیگر از رجال شیعه کسی دیده نمی‌شد.

اقدامات مالیک در مورد شیعیان

از سال ۶۴۷ با زوال قدرت ایوبیان مالیک جانشین آنان شدند و تا سال ۹۲۳ بر مصر، فلسطین، لبنان و سوریه فرمان راندند. مالیک ترک نژاد اقدامات زیادی برای کسب مشروعیت سیاسی و مذهبی انجام دادند. حمایت از خلیفه عباسی و احیاء آن در قاهره، حمایت از مذاهب اربعه و میدان دادن به علمای این مذاهب، حمایت از حجاجی که از مصر برای انجام حج مشرف می‌شدند و بسیاری از اقدامات دیگر نشان‌دهنده تلاش این حکومت در جهت کسب مقام معنوی و مشروعیت سیاسی مذهبی است. مهم‌ترین چالش مالیک گروه‌هایی از شیعیان بودند که سابقه تاریخی آنان به عصر فاطمیان برمی‌گشت. شیعیان که مشروعیت سیاسی برای حاکمیت عباسی و به تبع آن، برای حاکمیت‌های تابع آنان قائل نبودند با مناقشات فراوانی در حکومت مالیک روبرو شدند. این که مالیک چه تعاملی با این گروه از مسلمانان داشته و چه سیاستی را در قبال آنان در پیش گرفتند

موردتحقیق این مقاله خواهد بود. از آنجا که حکومت ممالیک بر مناطق وسیعی از سرزمین‌های اسلامی سیطره داشت، اقدامات آنان را در حوزه‌های مختلف پیگیری می‌شود.

راهبردهای داخلی ممالیک

با کنار گذاشتن تشیع به‌عنوان مذهب رسمی در دوران ایوبیان، اعتنا به مذاهب چهارگانه اهل سنت در رأس اقدامات قرار گرفت از میان این مذاهب در دوران ممالیک ابتدا مذهب شافعی در رأس قرار گرفت. «ببیرس» سلطان ممالیک در سال ۶۶۳ دستور داد که برای هر کدام از مذاهب چهارگانه اهل سنت، قاضی تعیین گردد و ریاست از آن قاضی شافعی باشد و تصمیم گرفته شد که شاهد و کاندید برای وظایف قضاوت، امارت، تدریس و خطبه، جز از این چهار مذهب قابل‌پذیرش نباشد. (شبارو، ۱۹۹۲، ص ۴۳)

این امر به‌صورت رسمی از سال ۶۶۵ استمرار یافت؛ به‌طوری‌که در اجرای حدود اسلامی و احکام آن، مذهبی به‌غیر از چهار مذهب (شافعی، مالکی، حنفی و حنبلی) و عقیده اشعری به رسمیت شناخته نمی‌شد. در مدارس و سایر مکان‌های تجمع و امور اجتماعی، بر اساس مذاهب چهارگانه اهل سنت، عمل می‌کردند و مردم را از سایر مذاهب بازمی‌داشتند به این صورت که آنان را مردود می‌شمردند و هیچ قاضی مربوط به مذهبی غیر از چهار مورد ذکر شده معین نمی‌شد و حتی شهادت آنان نیز در دادگاه، موردپذیرش، قرار نمی‌گرفت و برای خطابت و امامت و تدریس، پیروان سایر مذاهب، موردتوجه نبودند. علاوه بر این‌ها، فقهای این مذاهب، مجبور بودند بر اساس یکی از چهار مذهب رسمیت یافته، فتوا دهند و هر فتوایی خارج از این محدوده، تحریم شده بود. (مقربیزی، ۱۴۱۸ ب، ج ۴، ص ۱۶۷) و (قلقشندی، ۱۹۸۷، ج ۱۱، ص ۲۰۲-۱۷۳) ابن خلدون، در این مورد

می‌نویسد: «تقلید در تمام کشورهای اسلامی، در مذاهب اربعه منحصر شد و پیروان سایر مذاهب محو و نابود شدند» (ابن خلدون، ۱۳۷۵، ج ۲، ص ۹۱۱).

علت غلبه و گسترش این مذاهب، در واقع، سازگاری با مشرب خلفا و بعد سلاطین و حمایت دولت از آنان بود. عمده طریق استیلا و استمرار مذاهب فقهی، نهاد قضاوت و شیخ‌الاسلامی بود که این دو نیز توسط خلیفه یا سلطان تعیین و نصب می‌شد (شهابی، ۱۳۶۸، ج ۳، ص ۶۷۳-۶۵۳). ممالیک برای جایگزینی مذهب تشیع به حمایت علمای اهل سنت نیاز داشتند علما نیز برای قدرت یافتن مذهب خویش از حمایت سیاسی دولت باید بهره می‌بردند. بدین ترتیب علمای اهل سنت با دولت متحد شدند و دولت ممالیک نیز به حمایت علمای اهل سنت پرداخت (ا. زیاده، ۱۳۵۱، ص ۱۴۰). هم‌پیمانی سبب گردید که فقها، ابزار گونه در خدمت مصالح حاکمان ممالیک قرار گیرند (الشیبی، ۱۹۸۲، ص ۱۳۳) و هر کدام منویات خود را توسط دیگری جامه عمل بپوشانند.

نقطه مقابل این مذاهب سازگار با حاکمان، مذهب تشیع است. عمده دلیل این عدم همراهی را می‌توان در عقاید شیعه، جستجو کرد. بنا بر باورهای شیعیان امامی، حکومت‌ها و امارت‌های سیاسی، تنها زمانی، مشروعیت می‌یابند که امام (منتخب از طریق نص) مسئولیت را به آنان تفویض کرده باشد. اعتقاد به عدل در عین حال که از اصول اعتقادی شیعه است از اساسی‌ترین اصول و مبانی اندیشه سیاسی آن به شمار می‌رود. عدالت از اموری است که مشروعیت سیاسی امام در جامعه بدان بستگی دارد. به صورتی که حاکمیت هیچ قدرتمندی را بدون آن به رسمیت نمی‌شناسد، چنان‌که امامان شیعه در طول تاریخ، هیچ‌گاه، با حکمرانان ستم‌پیشه، کنار نیامده و به تأیید آن‌ها برنخاسته‌اند و گاهی با قیام بر ضد آنان، این حقیقت را اثبات کرده‌اند. از این رو طبیعی است که حکومت‌های استبدادی و غیردینی و یا به‌ظاهر دینی، برخورد مناسبی با این مذهب نداشته باشند که در این میان، دولت ممالیک، یکی از این حکومت‌ها است.

اقدامات ممالیک در مدینه

از ارجاعات مأخذ، روشن است که مدینه در آن ادوار برای قرن‌ها یک امارت شیعی مستقل به ریاست سادات داشت (سخاوی، ۱۴۱۴، ج ۱، ص ۱۴۷). ابن فرحون در تبصره الحکام تأیید می‌کند که شیعه امامیه در آن ادوار در مدینه اکثریت غالب داشتند (سمهودی، ۱۴۱۹، ج ۲، ص ۱۷۴). او می‌گوید که در قدیم الزمان چنین نبود تا آن‌که مردمانی از کاشان به مدینه آمدند و مردم را به تشیع سوق دادند (ابن فرحون، بی‌تا، ج ۳، ص ۳۵۹). در قرن هفتم اذان حرم پیامبر صلی‌الله‌علیه‌و آله «حی علی خیر العمل» داشت (سمهودی، ۱۴۱۹، ج ۲، ص ۱۶۰-۱۹۰) و کسی جرئت به کار بردن صیغه سنّی «الصلاة خیر من النوم» را در اذان صبح نمی‌کرد. وجود شیعیان در مرکز ثقل جهان اسلام و کنترل آنان بر حرم پیامبر، نزد دشمنان آنان قابل تحمل نبود. اقلیت سنّی شهر به تحریک مخالفان تشیع، برای خارج ساختن حرم از دست سادات و شیعه، تلاش‌ها می‌کردند که شرح آن در فصل سوم کتاب «وفاء الوفاء» سمهودی آمده است (سمهودی، ۱۴۱۹، ج ۲، ص ۱۰۳) و (سمهودی، ۱۴۱۹، ج ۳، ص ۸). در سال ۸۴۲ در دولت سلطان ظاهر، شیعیان از آوردن جنازه‌های منسوبین خود به مسجد نبوی منع شدند. این امر تا به امروز (زمان نویسنده) جریان دارد یعنی به‌غیر از جنازه‌های اهل سنت و اشراف علوی (شرفاء علوی) به شیعیان اجازه این کار داده نمی‌شود. (سمهودی، ۱۴۱۹، ج ۲، ص ۱۰۳)

ملک ظاهر بیبرس (۶۵۸-۶۷۶) که قوای مغول را در رمضان ۶۵۸ در عین جالوت در هم شکست و بر مصر و شام حکمرانی یافت تصمیم گرفت که به این وضع پایان دهد. او در سال ۶۶۷ به حج و زیارت تربت پیامبر صلی‌الله‌علیه‌و آله رفت (مقریزی، ۱۴۱۸ الف، ج ۱، ص ۱۹۶).

از آن پس شمار «مجاوران» مدینه، یعنی اقلیت سنی مهاجر، به سرعت رو به فزونی نهاد. امام و قضات سنی و سه مؤذن برای سه مأذنه حرم پیامبر از سوی بیبرس تعیین شد. به دستاویز آن که چگونه دربارهای سلطنت، خواجه حرم دارند اما حرم پیامبر ندارد، گروهی از خواجهگان تنومند و خشن آفریقایی را به حرم فرستادند که وظیفه اصلی آنان حراست و حفاظت از امام و قضات سنی بود. احترام سنتی مردم برای سادات مدینه موجب شده بود که کسی جرئت بی حرمتی به آنان را نداشته باشد و این مسئله پشتوانه اصلی تشیع امامی در آن دیار بود. حتی سپاهیان و دیوانیان ممالیک که در ایام حج به مدینه می آمدند ناگزیر از حفظ حرمت سادات حرم بودند. خواجهگان اعزامی از قاهره که بسیار وقیح و خشن بودند هیچ ملاحظه و ابایی نداشتند و فقط مجری دستورات سلطان مملوک بودند. عنوان کار آن بود که این خواجه‌ها به عنوان غلام پیامبر، بخشی از بیت شریف نبوی صلی الله علیه و آله و مشمول حرمت خاص پیامبرند که «مولی القوم منهم»، یعنی در برابر انتساب نسبی سادات، انتساب ولاتی ساختند. سابق بر این رسم چنان بود که پس از ایام حج، همه حجاج و زائران پیامبر متفرق شده و به وطن خود بازمی گشتند و ده ماه باقی مانده سال، مدینه در کنترل کامل سادات بود. هیچ حکومتی پیش از این جرئت نکرده بود که یک گروه نظامی دائمی در آن منطقه مستقر کند زیرا این به مبارزه طلبیدن سادات آنجا بود که در مآل با توجه به نفوذ محلی آنان تأثیر معکوس می گذاشت. اکنون خواجهگان به دستاویز حرمت پیامبر، گردان ثابت و مستقر حکومت در مدینه بودند (چند نکته درباره موقعیت شیعه در عهد ممالیک، سخنرانی حسین مدرسی طباطبائی www.historylib.com). شیعیان که توطئه ممالیک را به خوبی درک می کردند در آغاز به مقاومت برخاستند و حتی امام ارسالی از مصر - سراج الدین انصاری - در اولین خطبه سنی گونه نماز جمعه خود با سنگ پرانی شیعیان حاضر در مسجد مواجه شد اما با دخالت سریع خواجهگان که فوری سپر دفاعی تشکیل دادند و میان صفوف نمازگزاران و امام ایستادند اقدام شیعیان خنثی شد. (سخاوی، ۱۴۱۴، ج ۱، ص ۲۸-۲۹).

دیوانیان و وزرا ممالیک از این پس به‌طور منظم به‌عنوان حج به حجاز فرستاده شدند و طرح تضعیف شیعیان را از راه سرکوب و بی‌حرمتی به خاندان‌های علمی و متنوّذ شیعه در مدینه پی‌گیری کردند. چیزی نگذشت که در شهری که سادات، قرن‌ها بر آن حکومت کرده و در حرمی که روزگاران دراز در دست شیعیان امامی بود، خواجه‌گان که در مآخذ تاریخی این عهد به «غول‌پیکر» و «ترس‌آور» وصف شده‌اند هر کس را که به تشیع وابسته بود در حرم می‌زدند و بیرون می‌انداختند. این چنین بود که نخست قدرت شیعیان و سادات در مدینه و به‌مرور اکثریت و اهمیت و حرمت آنان به پایان رسید و مدینه به قانونی ضد شیعی تبدیل گردید. شرح این ماجراها و مراحل مختلف این تطور در کتاب «التحفة اللطيفة فی اخبار المدينة الشريفة سخاوی» آمده است. (چند نکته درباره موقعیت شیعه در عهد ممالیک، سخنرانی حسین مدرسی طباطبائی www.historylib.com)

سیاست حذف شیعه توسط ممالیک

در کنار تعصب مذهبی سنتی ممالیک که همراه بانگیزه سیاسی و حفظ قدرت و نیز استفاده ابزاری از فتاوی فقهای اهل سنت بود، تلقی منفی آنان از گرایش سیاسی شیعیان نیز در تصمیم‌های ضد شیعی‌شان اثرگذار بود. خاطره حکومت فاطمیان، حمدانیان، حکومت جلالیریان در عراق و تشکیل حکومت شیعی در طرابلس، به آنان اجازه نمی‌داد که نگاه خوش‌بینانه به شیعیان داشته باشند. علاوه بر آن، رخدادهای سیاسی دیگری نیز وجود داشت که حساسیت دوچندان را در حاکمان ممالیک نسبت به شیعیان به وجود می‌آورد که عبارت بودند از:

۱. در عصر بیبرس (۶۵۸ ق) انقلاب و نهضت شیعی بر ضد حکومت و به‌قصد تشکیل حکومت شیعی در مصر، به رهبری شخصی به نام کورانی راه افتاد و انقلابیون با شعار «یا آل علی (ع)» بر بسیاری از نقاط شهر تسلط یافتند ولی بیبرس با شدت عمل،

شعله انقلاب را خاموش کرد. بیبرس کورانی را به صلیب کشاند و درباره بقیه هم قضاوت سختی کرد (العبادی، بی‌تا، ص ۱۷۸) و (مقریزی، ۱۴۱۸ الف، ج ۱، صص ۵۰۹ و ۵۲۲) و (العینی، بی‌تا، ج ۱، ص ۶۹).

شیعیان لبنان در تاریخ به‌عنوان کسروانیان یا اهالی کوه کسروان یادشده‌اند، ابن جبیر در سفرنامه خود از کوه کسروان و سکونت شیعیان اسماعیلیه و حضور عارفان در دامن و فراز این کوه یاد می‌کند (ابن جبیر، بی‌تا، ص ۲۹۹). حموی و لئوناردو نیز درباره عارفان کسروان صحبت نموده‌اند. (حموی، بی‌تا، ج ۵، ص ۱۱) (لئونرن، ۱۳۸۴، ج ۱، ص ۳۶۲) آقابزرگ تهرانی، شیعیان کوه کسروان را وابسته به تصوف اشراقی معرفی می‌کند (آقابزرگ تهرانی، ۱۹۷۵، ج ۸، ص ۱۹۲). به‌رحال شیعیان لبنان یا کسروانیان در دو مرحله توسط حاکمان مملوکی قتل‌عام شدند. نخستین بار در سال ۶۹۰- سال تسلط مملوکیان بر لبنان - به اتهام همسویی با علوی‌ها در طرفداری از صلیبی‌ها مورد تجاوز قرار گرفتند. «قلاون» جانشین «بیبرس» با استفاده از اختلافات موجود بین دودمان‌های پادشاهی طرابلس با صد و چهل هزار مرد جنگی این شهر را مورد چپاول قرارداد و ساکنان آن را قتل‌عام کرد و یا به اسارت درآورد (الذهبی، ۱۴۱۳، ج ۵۱، ص ۵۲) و (ناتنه، ۱۳۷۹، ص ۱۰۶) و زمین‌های زراعتی مردم این سامان را در اختیار امیران ممالیک قرارداد. (شبارو، ۱۳۸۸، ص ۱۳۵) آخرین و بزرگ‌ترین هجوم حاکمان ممالیک به سال ۷۰۵ مربوط می‌شود (مقریزی، ۱۴۱۸ الف، ج ۱، ص ۳۴۰) که دو گونه توجیه برای آن ثبت شده است: برخی منشأ آن را اختلاف بین شیعیان کسروان و تنوخیان از اهل سنت دانسته‌اند (آقابزرگ تهرانی، ۱۹۷۵، ج ۸، ص ۱۹۲). برخی دیگر همچون ابن تیمیه اتهام همکاری با مغولان و صلیبیان را توجیه‌گر این حمله می‌شناسد (الشرقاوی، بی‌تا، ص ۱۱۷). در این رخداد، دو عامل تعصب مذهبی و بدبینی سیاسی باهم تأثیرگذار بود. مملوکیان نمی‌توانستند نسبت به بی‌طرفی کسروانیان اطمینان حاصل نمایند. فقها، به‌خصوص ابن تیمیه نیز با استفاده از فضای موجود، به تحریک حاکمان ممالیک پرداختند. ابن تیمیه

حمله به اهالی کسروان را واجب عینی می‌شمرد و با مشورت حاکم دمشق و فرستادن نامه به پادشاه مصر، اجازه چنین هجومی را به دست آورد. (مقریزی، ۱۴۱۸، ج ۱، ص ۳۴۰) و (الشرقاوی، بی‌تا، ص ۱۱۷) پنجاههزار جنگجو و رزمنده همراه ابن تیمیه، به کشتار اهالی کسروان پرداختند. (مقریزی، ۱۴۱۸ الف، ج ۱، ص ۳۴۰) کشتار در دوم محرم سال ۷۰۵ آغاز و سیزده محرم پایان یافت. علاوه بر قتل‌عام واقعی، نابودی زراعت و درختان شیعیان و غارت اموال ایشان، ششصد مرد را اسیر گرفتند و منطقه را به مسیحیان کوه کسروان واگذار کردند. ابن تیمیه ضمن نامه‌ای به پادشاه ممالیک، دلیل قطع درختان اهالی کسروان را عمل پیامبر در جنگ بنی نظیر دانست که درختان یهود را نابود کرد. (آقابزرگ تهرانی، ۱۹۷۵، ج ۸، ص ۱۹۲) بدین ترتیب اختناق و فشار ضد شیعیان، از آغاز قرن هشتم رو به افزایش نهاد. (الشیبی، ۱۹۸۲، ج ۲، ص ۱۲۹) در دستورالعمل حکومتی امضاشده توسط نمایندگان پادشاه ممالیک، در تاریخ بیستم جمادی‌الثانی سال ۷۶۴ - قلقشندی نسخه کامل آن را نقل کرده است - تعصب مذهبی به صورت وحشتناکی به تصویر کشیده شده است. در این نامه ضمن یادآوری آمادگی برای تجهیز لشکر برای نابودی شیعه و تشیع در لبنان و اخطار به آنان که در صورت ادامهٔ مذهب تشیع و انتخاب نمودن مذهب سنت، اقدام نظامی انجام خواهد گرفت، عقاید و افکار شیعه؛ باطل و خون و مال آنان مباح و ریشه‌کن شدنشان مشروع قلمداد شده است. (قلقشندی، ۱۴۰۷، ج ۱۳، صص ۲۰-۱۳) و (قلقشندی، ۱۹۸۷، ج ۱۳، صص ۲۴-۱۳) این گزاره‌های تاریخی، اوج خشونت ضد شیعه را به نمایش می‌گذارد. در نتیجه آن و در اثر افزایش اختناق، شیعیان به تقیه پناه بردند. (آقابزرگ تهرانی، ۱۹۷۵، ج ۸، ص ۱۹۲) شمس‌الدین محمد جزری (م ۸۳۳ ق) می‌گوید: محمد بن مکی ضمن نوشته‌ای به من، خودش را شافعی قلمداد کرد ولی او فقیه شیعه بود. ابن اللبان می‌گفت: مدت طولانی با وی زندگی و معاشرت داشتم و چیزی برخلاف اهل سنت از وی نشنیدم. (مختاری، ۱۳۸۴، ج ۲، ص ۲۶۵) در دادگاه خطاب به ابن جماعه گفت: من شافعی مذهبم و تو اینک پیشوای این مذهب هستی، پس

طبق این مذهب قضاوت کن (بحرانی، بی تا، ص ۱۴۷). به این ترتیب شیعیان نه جایگاهی در حاکمیت و نه حتی در زندگی اجتماعی خود در این دوران داشتند چراکه در ابراز و نشر عقاید خود هیچ گونه آزادی عملی نداشتند و از افشاء دین خود نیز در هراس بودند و این موقعیتی بود که دولت ممالیک برای آنان به وجود آورده بود و با حمایت از مخالفین شیعه، سعی در ریشه کنی این تفکر و حامیان آن داشت.

دوره ممالیک، دوران قلع و قمع سازی وجود شیعه و آثار تشیع بود و نقطه اوج آن اعدام فقیه بزرگ شیعه در شام، محمد بن مکی عاملی، در سال ۷۸۶ بود. ابن عماد حنبلی در وقایع سال ۷۸۶ به اختصار می نویسد: در این سال محمد بن مکی عراقی رافضی که آشنای به اصول و عرب بود، در دمشق، گواهی دادند به انحراف عقیده اش و اعتقاد به مذهب نصیری و گردنش را زدند. این واقعه در جمادی الاول سال ۷۸۶ اتفاق افتاد. دوست او - به نام عرفه - را نیز که بر عقیده او بود در شهر طرابلس گردن زدند. (ابن عماد حنبلی، ۱۴۰۶، ج ۶، ص ۲۹۴) گویا برقوق، پس از کشف ارتباط شهید با علی بن مؤید (هم پیمان تیمور) می خواست غیرت مذهبی خود را نشان دهد، پس با یک تیر دو نشان زد، هم از دشمنی که می پنداشت نیروها را بر ضد او تجهیز می کند، رهایی یافت و هم عامه و فقیهان سنی را با اعدام کسی که آنان وی را رقیب خطرناک و دشمن ویرانگر عقایدشان می شمردند، راضی نمود (الشیبی، ۱۹۸۲، ج ۲، ص ۱۴). چنین شخصیتی پس از یک سال زندان در دمشق، تحت نظارت بیدمر حاکم دمشق، نماینده برقوق پادشاه مصر، در محضر فرمانروایان، قضات و سران که به دستور وی گرد هم آمده بودند، با حکم قاضی مالکی، با شمشیر سرش را بردند، پس از شهادت به دارش زدند، سپس سنگ بارانش کردند و آنگاه جنازه اش را به آتش کشیدند. مدرک حکم اعدام را توماری تشکیل می داد که به پای آن امضای هزار نفر از اهل سنت مشاهده می شد. (صدر، ۱۴۰۷، ص ۳۷۰) در این تومار، رافضی بودن شهید مورد تأکید قرار گرفته بود. (ابن عماد حنبلی، ۱۴۱۳، ج ۸، ص ۵۰۵)

در این فاصله، بسیاری اقدامات ضد شیعه دیگر و قتل‌ها روی داده بود. کشتن و گردن زدن شیعیان در دهه‌های میانه قرن هشتم در دمشق کاری عادی شده بود. در سال ۷۴۴ حسن بن محمد سکاکی شیعی در بازار اسب فروشان دمشق گردن زده شد. (ابن حجر، ۱۹۷۲، ج ۱، ص ۱۹۶) ماجرای قتل وی در الدرر الکامنه به تفصیل آمده است. به گفته ابن حجر، پدر حسن بن محمد سکاکی در چندین رشته علمی فاضل بود و تظاهر به تشیع می‌کرد بدون اینکه غلو داشته باشد ولی حسن بن محمد سکاکی با غلو در رفض (تشیع) پرورش یافت و این معنی در نزد قاضی شرف‌الدین مالکی در دمشق ثابت شد. بر وی ثابت گردید که حسن بن محمد، شیخین (ابوبکر و عمر) را کافر می‌داند و نسبت ناروا به دختران آن‌ها (عایشه و حفصه) می‌دهد و جبرئیل را در ابلاغ رسالتش خطاکار می‌داند. قاضی حکم به زندیق بودن او کرد و گفت تا گردن وی را بزنند، در روز ۱۱ جمادی الاولی سال ۷۴۴ در «سوق الخیل» او را گردن زدند. (ابن حجر، ۱۹۷۲، ج ۲، ص ۱۴۱) ابن کثیر نیز در وقایع سال ۷۴۴ این ماجرا را ثبت کرده است. (ابن کثیر، ۱۹۸۶، ج ۱۴، ص ۲۱۱)

به قتل دیگری در کتاب ابن حجر اشاره شده است و درباره یکی از علمای بزرگ شیعه به نام علی بن ابی الفضل بن محمد حلبی است، علی بن ابی الفضل بن محمد حلبی وقتی به دمشق آمد مذهب خود را آشکار کرد. بدین گونه که وارد مسجد اموی شد و با صدای رسا گفت: اللهم اللعن أول من ظلم آل محمد، مردم در آن موقع نماز ظهر می‌گزاردند. با شنیدن این صدا او را گرفتند و بردند نزد سبکی، سبکی از وی پرسید چه کسی را لعن کردی؟ گفت:... تا به معاویه و یزید رسید و پیوسته آن‌ها را لعن کرد. سبکی او را به زندان انداخت، سپس بیرون آورد و از وی خواست توبه کند، ولی او امتناع ورزید. آنگاه برای تعیین تکلیف مجلسی آراست و به دستور او قاضی مالکی به وی تازیانه زد، اما او دست‌بردار نبود، باز زدند ولی او خودداری نکرد و همچنان سب و لعن می‌نمود. قاضی مالکی نیز حکم کرد او را به قتل رسانند. (ابن حجر، ۱۹۷۲، ج ۱، ص ۱۹۶ و ج ۴، ص ۴۷) و (ابن کثیر، ۱۹۸۶، ج ۱۴، ص ۲۵۰)

از موارد دیگر قتل شیعیان در دمشق در میانه قرن هشتم اعدام محمود بن ابراهیم بن محمد شیرازی از مجاوران مدرسه ابوعمر در دمشق بود که در جمادی الآخره سال ۷۶۶ به جرم تشیع در آن شهر کشته شد. ابن کثیر در وقایع سال مزبور ماجرا را بیان می‌کند. (ابن کثیر، ۱۹۸۶، ج ۱۴، ص ۳۱۰)

ابن کثیر در وقایع سال ۷۶۱ نیز از قتل شخصی به نام محمد زباله در روز دوشنبه ۲۶ رمضان خبر می‌دهد. (ابن کثیر، ۱۹۸۶، ج ۱۴، ص ۲۷۳) منصور بن جماز بن شیحه حسینی، امیر مدینه از سال ۷۰۰ تا رمضان ۷۲۵ که در حدود هفتادسالگی کشته شد. او پدر جماز بن منصور حسینی است که در ربیع‌الاول سال ۷۵۹ به مصر رفت و با فرمانی از الملك الناصر حسن بن محمد بن قلاوون (۷۵۵ - ۷۶۲) به امارت مدینه نصب گردید اما چون شیعه امامی بود و از همان آغاز نسبت به آنان گرایش نشان داد، تنی چند از آنان را در مناصب عالی حکومتی گمارد و منصب قضا را نیز به آنان بازگرداند، ناصر دو نفر را در پوشش حجاج، همراه موکب حج که همه‌ساله خلعتی نیز برای امیر مدینه می‌آوردند، فرستاد که با استفاده از فرصت در موقع ای که می‌خواست خلعت ارسالی ناصر را بیوشد او را غافلگیر کرده و کشتند (مقریزی، ۱۴۱۸ الف، ج ۱، ص ۴۹۶) و (ذهبی، ۱۴۱۳ الف، ج ۴۷، ص ۴۶).

در متن یک فرمان نقابت سادات از دیوان ممالیک که متن آن در کتاب «التعریف بالمصطلح الشریف» ابن فضل‌الله عمری (متوفی ۷۴۹) آمده است به نقیب دستور می‌دهد که اجازه ندهد در حوزه کار او و در میان سادات کسی به صحابه تعریض و تعرضی کرده و از واقعه آتش زدن در خانه حضرت صدیقه طاهره علیها السلام سخنی گوید یا از مهدی موعود و انتظار ظهور آن حضرت و یا از عصمت ائمه، ذکری به میان آورد. همین دستورات در دو پیش‌نویس دیگر منشور نقابت از این دوران نیز با لحنی ملایم‌تر هست

(ابن فضل‌الله العمری، ۱۴۰۸، ج ۱، ص ۱۴۵) که گرایش کلی دربار مملوکی را در آن ادوار نشان می‌دهد.

نتیجه‌گیری

ممالیک به‌عنوان یکی از حاکمیت‌های سنی مذهب با اجرای راهبردهای مذهبی خاص در قبال مذهب شیعه، تشیع را در حصار کامل قرار دادند. عمده اقدامات عملی این دولت در راستای تحقق اهداف جایگزینی مذاهب اربعه و رسمیت دادن آن‌ها به‌جای مذهب شیعه، حمایت از علمای مذاهب چهارگانه؛ نصب قاضی‌القضات از این مذاهب و جلوگیری از اجرای حدود مطابق با مذهب تشیع و درنهایت راهبرد حذف تشیع و قتل‌عام علما و بزرگان شیعی بود تا آنجا که در دولت ممالیک، دیگر از رجال شیعه کسی دیده نمی‌شد. دوره ممالیک در شامات هم، دوران قلع‌و‌قمع و پاک‌سازی شامات از وجود و آثار تشیع بود. در این دوران، شیعیان نه جایگاهی در حاکمیت و نه حتی در زندگی اجتماعی خود داشتند با ایجاد هراس در میان شیعیان آنان را از ابراز و نشر عقاید خود مانع می‌شدند و حتی از ابراز دینشان واهمه داشتند.

فهرست منابع

- قرآن کریم.
۱. آقابزرگ تهرانی (۱۹۷۵) طبقات اعلام الشیعه، ج ۸، بیروت: دارالکتب العربی.
 ۲. ابن ابی الوفاء، عبدالقادر (۱۳۳۲) الجواهر المضية فی طبقات الحنفیه، ج ۱، کراتشی: میر محمد کتب خانہ.
 ۳. ابن اثیر (۱۳۸۵/۱۹۶۵) الكامل فی التاریخ، ج ۸ و ۱۰، بیروت: دار صادر.
 ۴. ابن تیمیہ (۱۴۲۴) رساله الی السلطان الملك الناصر فی شان التتار (من جامع المسائل: المجموعه الخامسه) تحقیق محمد عزیز شمس، مکه: دار عالم الفوائد.
 ۵. ابن تیمیہ (۱۴۰۸ هـ / ۱۹۸۷ م) الفتاوی الكبرى لابن تیمیہ، ج ۳ و ۴، بیروت: دار الکتب العلمیه.
 ۶. ابن جبیر (بی تا) رحله ابن جبیر، بیروت: دار صادر.
 ۷. ابن حجر عسقلانی (۱۳۹۲ / ۱۹۷۲) الدرر الكامنه فی أعیان المائئه الثامنہ، تحقیق محمد عبد، المعید ضان، ج ۲، حیدرآباد هند: مجلس دائره المعارف العثمانیه.
 ۸. ابن خلدون، عبدالرحمن (۱۳۷۵) مقدمه ابن خلدون، ترجمه محمد پروین گنابادی، ج ۲، چ هشتم، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی.
 ۹. ابن خلکان (۱۹۷۲) وفیات الاعیان و انباء ابناء الزمان، محقق احسان عباس، ج ۷، بیروت: دار صادر.
 ۱۰. ابن عماد حنبلی (۱۴۱۳) شذرات الذهب فی اخبار من ذهب، ج ۸، بیروت: دار ابن کثیر.
 ۱۱. ابن فرحون (۱۴۰۶) تبصره الحکام فی اصول الأفضیه و مناهج الأحکام، ج ۳، مکتبه الکلیات الأزهریه.
 ۱۲. ابن فضل الله العمری (۱۴۰۸) التعریف بالمصطلح الشریف، تحقیق حسین شمس الدین، ج ۱، بیروت: دارالکتب العلمیه.
 ۱۳. ابن کثیر (۱۴۰۷ / ۱۹۸۶) البدایه و النهایه، ج ۱۳ و ۱۴، بیروت: دارالفکر.
 ۱۴. ابی زهره، محمد، الامام الشافعی (بی تا) حیاتہ و عصره و آرائه الفقهیه، قاهره: دارالفکر العربی.
 ۱۵. الشرقاوی، عبدالرحمن (بی تا) ابن تیمیہ الفقیه المعذب، بیروت: دارالفکر.
 ۱۶. الشیبی، کامل مصطفی (۱۹۸۲) الصله بین التصوف و التشیع، چ سوم، بیروت: دار الاندلس.
 ۱۷. العبادی، احمد مختار (بی تا) قیام دوله الممالیک الاولی، بیروت: دار النهضه العربیه.
 ۱۸. العینی، بدرالدین (بی تا) عقدالجمان فی تاریخ أهل الزمان، ج ۱، مکتب شامله.
 ۱۹. الغزلی (بی تا) الطبقات السنیه فی تراجم الحنفیه، ج ۱، مکتبه شامله.
 ۲۰. بحرانی، یوسف (بی تا) لؤلؤه البحرین، چ دوم، قم: مؤسسه آل البيت.
 ۲۱. جعفریان، رسول (۱۳۷۸) مقاله «یک اثر سیاسی از دوران ممالیک» گزارش کتاب تحفه ترک فیما یجب ان یعمل فی الملک از نجم الدین طرسوسی، مجله حکومت اسلامی، شماره ۱۳.
 ۲۲. خطیب بغدادی (بی تا) تاریخ بغداد، ج ۱۳، بیروت: دار الکتب العلمیه.
 ۲۳. ذهبی، شمس الدین (۱۴۱۳/۱۹۹۳ الف) تاریخ الاسلام و وفیات المشاهیر و الأعلام، تحقیق عمر عبدالسلام تدمری، چ دوم، بیروت: دارالکتب العربی.

۲۴. ذهبی، شمس‌الدین، (۱۴۱۳/ ۱۹۹۳) سیر اعلام النبلاء، تحقیق مجموعه محققین باشراف شعیب الارناؤوط، ج ۱۱ و ۱۵ و ۱۹، چ نهم، بیروت: موسسه الرساله.
۲۵. زیاده، نیکلا (۱۳۵۱) دمشق در عصر ممالیک، تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب.
۲۶. سخاوی (۱۴۱۴/۱۹۹۳) التحفه اللطیفه فی تاریخ المدینه الشریفه، ج ۱، بیروت: الکتب العلمیه.
۲۷. سمهودی (۱۴۱۹) وفاء الوفاء بأخبار دارالمصطفی، ج ۲، بیروت: دارالکتب العلمیه.
۲۸. شبارو، عصام محمد (۱۹۹۲) قاضی القضاة فی الاسلام، چ دوم، بیروت: دارالنهضة العربیه.
۲۹. شبارو، عصام محمد (۱۳۸۸) دولت ممالیک و نقش سیاسی و تمدنی آنان در تاریخ اسلام، ترجمه شهلا بختیاری، چ سوم، قم: پژوهشگاه حوزه و دانشگاه.
۳۰. شبلی نعمانی (۱۳۸۶) تاریخ علم کلام، ترجمه سید محمدتقی فخر داعی، تهران: اساطیر.
۳۱. شماعی رفاعی، قاسم (۱۴۰۴) بعلیک فی التاریخ، بیروت.
۳۲. شهابی، محمود (۱۳۶۸) ادوار فقه، ج ۳، تهران: وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی.
۳۳. صدر، سید حسن (۱۴۰۷) تکمله امل الامل، بیروت: دارالاضواء.
۳۴. صفدی، اعیان العصر و اعوان النصر (۱۴۱۸ / ۱۹۹۸) تحقیق علی ابوزید، ج ۲، بیروت: دارالفکر المعاصر.
۳۵. صفدی (۲۰۰۰ / ۱۴۲۰) الوافی بالوفیات، تحقیق، أحمد الأرنؤوط و ترکی مصطفی، ج ۱ و ۲، بیروت: داراحیاء التراث.
۳۶. صنهاجی، ابو عبدالله محمد (۱۹۸۴) اخبار ملوک بنی عبید و سیرتهم، تحقیق جلول احمد البدوی، الجزایر: الموسسه الوطنیه.
۳۷. طرسوسی، نجم الدین (بی تا) تحفه الترك فیما يجب ان يعمل فی الملک، تحقیق عبدالکریم محمدمطیع الحمداوی، ج ۱، چ دوم، مکتبه شامله.
۳۸. عسقلانی (۱۴۰۶) انباء الغمر بابناء العمر فی التاریخ، ج ۱، چ دوم، بیروت: دار الکتب العربیه.
۳۹. فیرحی، داوود (۱۳۷۸) مقاله «فقه سیاسی اهل سنه»، مجله علوم سیاسی، شماره چهارم.
۴۰. قلقشندی (۱۴۰۷) صبح الاعشی فی صناعه الانشاء، ج ۱۱ و ۱۳، بیروت: دارالکتب العلمیه.
۴۱. لوترن، لئوناردو (۱۳۸۴) میراث تصوف، ترجمه مجدالدین کیوانی، ج ۱، تهران: نشر مرکز.
۴۲. ماتریدی، ابو الفناء حنفی (۱۹۹۵) التمهید لقواعد التوحید، بیروت: دارالغرب الاسلامی.
۴۳. مبلغی آبادانی (۱۳۷۶) تاریخ ادیان و مذاهب جهان، ج ۳، انتشارات حر.
۴۴. مختاری، رضا (۱۳۸۴) الشهید اول، حیات و آثاره، ج ۲، قم: بوستان کتاب.
۴۵. مقریزی (بی تا) اتعاط الحنفاء باخبار الائمه الفاطمیین الخلفاء، ج ۱، مکتبه شامله.
۴۶. مقریزی (۱۴۱۸/۱۹۹۷) الف السلوک لمعرفه دول الملوک، محقق محمد عبدالقادر عطاء، ج ۱، بیروت: دارالکتب العلمیه.
۴۷. مقریزی (۱۴۱۸/۱۹۹۷) ب) المواعظ والاعتبار بذكر الخطط والاثار، ج ۴، بیروت: دارالکتب العلمیه.
۴۸. منهجی الاسیوطی (۱۴۱۷/۱۹۹۶) جواهرالعقود و معین القضاة و الموقعین و الشهود، تحقیق مسعد عبدالحمید محمد السعدنی، ج ۲، بیروت: دارالکتب العلمیه.
۴۹. نانت، ژاک (۱۳۷۹) تاریخ لبنان، ترجمه اسدالله علوی، مشهد: بنیاد پژوهش‌های اسلامی.
۵۰. یاقوت حموی (بی تا) معجم البلدان، ج ۵، بیروت: دار صادر.

